

پیش‌خوان

آنچه میان خوانین بختیاری و دولت بریتانیا گذشت

فرجام یک تعامل ۳۰ ساله!

■ **محمد رضا کائینی**



ایل و تنگداران آن، در پایان دادن به دوره‌ای که از آن به «استبداد صغیر» تعبیر می‌شود، نقش ویژه‌ای داشتند و بانک‌های بعدی به این نظام نوظهور را دفع می‌کردند. با این همه تعامل این طایفه با دولت انگلستان، دبری ناپدید و رضاخان به مثابه برکشیده این دولت در ایران، به کشتار و کوچ دادن این ایل پرداخت! این تقابل هنگامی به اوج خویش رسید که جعفر قلی‌خان سردار اسعد در زندان و به دستور رضاخان کشته شد؛ به هروزی چند و چون و فرجام تعامل خوانین بختیاری با انگلستان، موضوع اثری است که در این مختصر مجال، به شما معرفی می‌شود. «انگلیس و بختیاری‌ها» توسط خدابخش قربان پوربختکی به نگارش درآمده و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، آن را منتشر ساخته است. مؤلف در دیباچه این اثر، در باب اهمیت موضوع آن چنین آورده است:

«بختیاری‌ها یکی از ایلاتی هستند که به دلیل کثرت جمعیت، توان بسیار زیاد نظامی، قلمرو وسیع، پویایی پر دامنه قومی و ترقی خواهی، از دوره صفویه به بعد نقش مهمی در تحولات تاریخ سیاسی ایران بازی می‌کنند. این اثر، پژوهشی است درباره روابط خان‌های بختیاری با دولت انگلیس در فاصله سال‌های روی کار آمدن مظفرالدین شاه تا سقوط قاجاریه (۱۳۴۴–۱۳۱۳ ه. ق/ ۱۸۹۶–۱۹۲۵ م). در ابتدای کتاب، به مسائلی، چون پیشینه تاریخی، جمعیت، وضعیت



علی‌آق‌چهارغلیخان سردار اسعد بختیاری، به‌ظلم کمال‌الملک

مالیات، تشکیلات سیاسی – اجتماعی، مسائل قومی – نژادی و جغرافیایی بختیاری‌ها اشاره می‌شود و به عنوان پیش در آمد، مخاطب نا آشنا را با شناخت کلی‌ای از ایل بختیاری روبه‌رو می‌کند. فصل اول کتاب، به روابط انگلیس با بختیاری‌ها از آغاز حکومت قاجار تا پایان سلطنت ناصرالدین شاه می‌پردازد؛ روابطی که عمدتاً غیررسمی، تشکیلات نیافته و ناکام است. فصل دوم کتاب، به روابط رسمی قرارها و قراردادهای انگلستان با سران ایل بختیاری می‌پردازد و چرایی روابط بین ایل دورا بر اساس ارائه استناد معتبر تاریخی، به بحث و بررسی می‌نشیند (اشاره به امتیاز داری، کشف نفت در غرب و مسائل مربوط به کشمیرانی)، در این دوران که روابط حسنه و حدکناری متقابل در شکل رسمی و نسبتاً علنی آن بین این دو جریان وجود دارد، مقارن است با روی کار آمدن مظفرالدین شاه و آخرین سال‌های حکومت قاجار در ایران. در فصل سوم به فتح تهران و سرنگونی «محمدعلی شاه به دست مشروطه‌خواهان می‌پردازد و اتفاقات و حوادثی چون نقش و حضور بختیاری‌ها در فتح تهران و اصفهان، همراهی آنان با جریان‌های مشروطه‌خواهی و روابط بختیاری‌ها با شیخ خزعل (حاکم بلامنازع کرانه‌های خلیج فارس و خوزستان در سه دهه بیانی عصر قاجار)، جداگانه مورد بحث قرار می‌گیرد. در فصل چهارم به‌رو روی کار آمدن رضاخان و بررسی دلایل پایدان و کاهش روابط بختیاری با انگلستان می‌پردازد. دلیلی که می‌توان آن را به تغییر سیاست خارجی انگلستان مربوط دانست و اینکه در آن زمان بریتانیا وجود یک حکومت مقتدر مرکزی را بیشتر به نفع حفاظت از منافع خود در خاورمیانه و ایران تفسیر کرد و در این راستا تنبیت و اقتدار بیشتر حکومت مرکزی رضاخانی را برای جلوگیری از نفوذ و طمع روس‌ها نسبت به منافع عظیم خویش در شبه قاره هند مؤثرتر قلمداد کرد و بنا بر این قدرت‌ها، جریانات و حکام محلی و شبه‌حکومتی همچون بختیاری‌ها، معطوف به سیاست جدید بریتانیا (سیاست تقویت حکومت مرکزی) مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرند و فرجامی تلخ می‌یابند.»

■ **احمد رضا دوری**

روزی که بر ما می‌گذرد، تداعی گر چهل و ششمین سالروز درگذشت دکتر علی شریعتی است. این نام برای نسل انقلاب و احیاناً نسل دوم آن، خاطره‌انگیز است، هماغونه که نسل‌های بعدی و به ویژه جوانان امروز، درباره آن خالی‌الذهن هستند؛ به هر روی تأثیر شریعتی بر رویداد انقلاب اسلامی و حتی برخی فرآیندهای دوران تأسیس نظام برآمده از آن، غیر قابل‌انکار و همچنان محل مناقشه است. در مقال بی‌آمنده، جلوه‌هایی از این چالش، مورد بازخوانی قرار گرفته است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■ **دکتر برای نجات پدرش، خود را تسلیم ساواک کرد**

زنده‌یاد دکتر حسین رزمجو در عداد همدورگان و نیز حامیان جدی دکتر علی شریعتی به شمار می‌رفت و در دفاع از او در برابر مخالفان، آثار متنوعی را به نگارش درآورد. با این همه نگاه رزمجو به شریعتی، منظر یک مسلمان انقلابی بود و هرگز نخواست که از او در برابر روحانیت و نظام اسلامی سنگ‌ساری کند.بخشی از علل و به‌سترهای داوری‌های کاملاً مثبت او درباره شریعتی را در این‌نگاشته‌وی می‌خوانید:

«در سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۲۲آبان ۱۳۵۱، یعنی زمان تعطیلی حبسینه‌ای ارشاد، این مکان به عنوان دینی از مهم‌ترین پایگاه‌های روشنفکران دیندار، مورد توجه دانش‌جویان و روحانیون نوگرا قرار گرفت. به همین که روابط حسنه و حدکناری متقابل در شکل رسمی و نسبتاً علنی آن بین این دو جریان وجود دارد، مقارن است با روی کار آمدن مظفرالدین شاه و آخرین سال‌های حکومت قاجار در ایران. در فصل سوم به فتح تهران و سرنگونی «محمدعلی شاه به دست مشروطه‌خواهان می‌پردازد و اتفاقات و حوادثی چون نقش و حضور بختیاری‌ها در فتح تهران و اصفهان، همراهی آنان با جریان‌های مشروطه‌خواهی و روابط بختیاری‌ها با شیخ خزعل

محمد حسین صفارهرندی: «مانمی توانیم بگوئیم متون دکتر شریعتی، بستر گمراهی گروه فرقان شده می‌توانیم بگوئیم فکر مشکل‌داری، در زمین غیر مستعدی قرار گرفته و تبدیل به چنین پدیده‌ای شده، و گر نه خیلی‌ها آن کتاب‌ها را خواندند و نه تنها فرقاتی نشدند، بلکه برعکس مرید صد در صد امام شدند! خیلی‌ها همان حرف‌ها را خواندند و با دکتر شریعتی هم بر خود ر انتقادی کردند.»



رهیافت‌ها و داوری‌هایی در باب اندیشه و کارنامه دکتر علی شریعتی

در سودای سربلندی اسلام و تشیع علوی (۴)

شاه – که از پیشرفت‌های برنامه‌های دینی و تبلیغی

دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد هر اسناک بودند و هم از این روی ساواک، کار شکنی‌ها و سنگ‌اندازی‌هایی را در راه فعالیت‌های او انجام می‌داد- تعداد انگشت‌شماری نیز از نخبان دینی‌ستیزی نتنی مخالفش بودند و افکار تازه و نوآوری‌های دکتر را در سبزه تبلیغات اسلامی بر نمی‌تابیدند. این بنده حقیر با اعتقاد و آشنایی کامل به دیانت و حسن‌نیت دکتر شریعتی و مطالعه همه آثارش با دیدی انتقادی و رسیدن به این واقعیت که او جز سربلندی اسلام و تشیع و پیراستن دین از بعضی پیرایه‌ها – که در طول زمان بدان زده شده است- هدفی ندارد، اعتراضات به او را معمولاً فاقد محتوایی درست و منطقی می‌دانم. سرانجام در ۲۲ آبان ۱۳۵۱ و به دستور سازمان امنیت و اطلاعات شاه (ساواک)، حسینیه

و تعطیل و دکتر نیز ممنوع‌الخطابه شد! از طرفی در همین سال، برای او باز: تشسنگی ساختگی و اجباری از سوی دانشگاه مشهد، راهی را فراهم کردند تا حق تدریس هم نداشتند! باشد! پس از تعطیلی حسینیه ارشاد، دوران زندگی نابسامان توأم با دربه‌دری دکتر آغاز شد و به‌طور مخفیانه به سر می‌رد؛ در آذر ماه ۱۳۵۲ به دنبال گروگانگیری پدرش توسط ساواک – که به منزل ایشان در مشهد حمله‌ور شدند- پس از دستگیری، زندانی‌اش کردند. دکتر برای رهایی پدرش، خود را به مسئولان امنیتی کشور معرفی کرد و ۱۸ ماه تمام در سلول‌های انفرادی کمیته مشترک خرابکاری ساواک در تهران، زندانی و در اسفند ۱۳۵۲ آزاد شد. او دوباره فعالیت‌های مذهبی‌اش را – که به دلیل مزاحمت‌ها و اشکال تراشی‌های ساواک، دچار رکود و سکون شده بود- به شکلی بسیار محدود از سر گرفت، اما چون از فشارهای طاقت‌فرسای ساواک به تنگ آمده بود، ناگزیر برای یافتن محیطی تازه و امن برای ادامه فعالیت‌هایش در روز ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۶ – بواسطه ممنوع‌الخروج بودنش، با گذرنامه‌ای به نام علی مزینانی – دور از چشم ساواک به اروپا سفر کرد و ابتدا چند روزی در فرانسه ماند و سپس به انگلستان رفت تا اینکه در صبحگاه ۲۹ خرداد، پیکر بی‌جانش را در محل

عاریخ

کفت و کرم ۸۸۴۹۸۴۳۷

■ **دکتر علی شریعتی در حال یک سخنرانی در شهر آبادان**



دکتر غلامعلی حداد عادل: «دکتر شریعتی نظریه‌های جامعه‌شناسی را مطرح و سپس آنها را بر سر تاریخ و مفاهیم اسلامی منطبق می‌کرد یا تاریخ اسلام را مصادیقی از آن نظریه‌ها می‌دانست؛ در بین مستمعان او هم تقریباً کسی نبود که در این رشته‌ها تحصیل کرده و اطلاعی داشته یا اجتهادی کرده باشد. نوبسودن این افکار، به قدری مهم بود که کسی به فکر نقد آنها نبود و در نتیجه شریعتی با یک حرکت بولدووزی سنگین و سریع، افکار خود را منتشر می‌کرد»

از دوستان او، این کار را شروع کرد. وپرایش کل آثار دکتر یکی دو سالی کار داشت، اما خانواده و عده‌ای دیگر منتظر نماندند و این آثار را با همان شکل قبلی چاپ کردند. آقای مطهری به مشکوک بودن این حرکت اشاراتی داشتند؛ به هر حال آشفته‌بازاری بود و عده‌ای به امید به دست آوردن سوده‌های کلان، این کتاب‌ها را با تیراژ بالا چاپ کردند. به اعتقاد من اگر به وصیت دکتر عمل می‌شد، هم خدمت بزرگی به خود او بود و هم به تمام کسانی که به استناد اشتباهات او، حتی منکر نماز خواندنش شدند! واقعاً حرف‌هایی درباره او می‌زدند که ابداً منصفانه نبود. یادم هست موقعی که بعد از ۹ ماه زندان انفرادی –که بسیار بر او سخت گذشته بود- از زندان آزاد شد، از او پرسیدم: آن فضای سنگین را چگونه تاب آوردی؟ پاسخ داد: با سلام نماز! وقتی هر روز بارها بر نیی، انبیا، اولیا و صالحین درود بفرستی، با مرکز ایدئولوژی و آرمان خود ا تساط می‌گیری و دیگر تنها نیستی!... کسی که درباره سلام نماز، چنین اندیشه عمیقی دارد، انصاف است که شایع کند: نماز نمی‌خواند؟

■ **احساس کردم که سخنان دکتر نهایتاً مشکل‌ساز خواهد شد!**
دکتر غلامعلی حداد عادل به دلیل بر خورداری از ذهن فلسفی و موانست با اندیشمندی چون شهید آیتالله مرثی مطهری-، از همان دوران جوانی، نقدهایی را متوجه اندیشه شریعتی ساخت و حتی در این باره، مقاله‌ای را رشته‌تحریر درآورد. با این همه وی به دلیل ذوق ادبی خویش، نثر او را جذاب قلمداد کرد و به آن علاقه‌مند است. او شیوه کار شریعتی در تبیین معارف اسلامی را اینگونه ارزیابی کرده است:
«دکتر شریعتی نظریه‌های جامعه‌شناسی را مطرح و سپس آنها را بر تاریخ و مفاهیم اسلامی، منطبق می‌کرد یا ادوار تاریخ اسلام را مصادیقی از آن نظریه‌های جامعه‌شناسی می‌دانست. در بین مستمعان او هم تقریباً کسی نبود که در این رشته‌ها تحصیل کرده و اطلاعی داشته یا اجتهادی کرده باشد. نوبدن این افکار به قدری مهم بود که کسی به فکر نقد آنها نبود و شریعتی با یک حرکت بولدووزی سنگین و سریع، افکار خود را منتشر می‌کرد.یاد سخنرانی می‌کرد، سخنرانی‌های خود را می‌نوشت، خوش قلم، خوشفکر و خوش‌بیان بود و در نتیجه افکار او، رواج عجیب و غریبی پیدا کرد! من موقعی که به جشن‌های آغاز پانزدهمین قرن بعثت در تهران آمدم، ۲۲ سال داشتم. کتاب محمد خاتم پیامبران را- که جلد اول آن به همین مناسبت چاپ شده بود- گرفتم و دقیق خواندم. بخش قابل توجهی از این کتاب، حاوی دو مقاله از شریعتی است و به ذهنم رسید که نقدی به این دو مقاله بنویسم و شپه‌هایی را که در مورد افکار شریعتی به ذهنم می‌رسد، به آقای مطهری منتقل کنم. این کار را انجام دادم و مقاله‌ام را ماشین کرد و به تهران بردم و در منزل آقای مطهری، تحویل ایشان دادم. هنوز هم آن مقاله را دارم و در جایی چاپ نشده‌ام قهیه مربوط به حدود ۵۲ سال پیش است. من از آقای مطهری پرسیده بودم که اگر این حرف‌های شریعتی درست باشند، پس تکلیف این و آن چه می‌شود؟ به هر حال و از همان دوره، تعارض‌ها و مشکلاتی را احساس کرده بودم.

از آن پس در عین حال که از لحاظ ادبی، بسیار مجذوب طرز بیان و گفتار شریعتی بودم، اما دلبستگی و در خانه‌هایی بزرگ شده بودند که روی مبانی اعتقادی‌شان کار شده بود.»

■ **ممنوع‌الخروج کردن همسرش، ضربه بزرگی به روح لطیف او وارد آورد**
عبدالرضا مائیان فرزند مرحوم حاج محمود مائیان از فعالان نهضت ملی و انقلاب اسلامی است. او با استناد به روایتی متعلق به این باور است که دکتر علی شریعتی پس از دریافت خبر ممنوع‌الخروج شدن همسرش از ایران، ضربه روحی سختی خورد و همین در کنار سایر عوامل، او را در غربت از پای درآورد؛ مائیان در این باره، چنین‌نگاشته است:

«اما چگونه وفات دکتر شریعتی. این کلام دست دوم است و از گوینده‌صالح آن (دکتر شفیقه‌رهید، همسر مرحوم دکتر حسن حبیبی) باز گو می‌کنم. مرحوم دکتر با گذرنامه‌ای به نام علی مزینانی، از مرز هوایی خارج شده و به فرانسه می‌رسد. در فرودگاه با تاجر جدیدی، به جست‌وجوی منزل زنده‌نام دکتر حسن حبیبی می‌پردازد. در محل شخصی‌را ملاقات می‌کند که اهل الجزایر است و کمپوزیتر آدرس مرحوم حبیبی را می‌داندست. فاصله پاریس تا محل مذکور طولانی بود. به هر صورت، به سختی به منزل دکتر حبیبی و همسرشان می‌رسد. حدود سحر بود که به محل رسید، ولی برای آنکه مزاحم نشود، پشت در ورودی آمارت‌پان، بر اثر خستگی فراوان به خواب می‌رود!صبح که خانم دکتر رهید، قصد بیرون رفتن از منزل را داشتند، پس از اینکه در را باز می‌کنند، ملاحظه می‌کنند که دکتر در راه‌پله‌ها به خواب عمیقی فرو رفته است! دکتر حبیبی را صدا می‌کنند و بلافاصله به اتفاق همسرشان، بلاسر دکتر شریعتی آمده، پس از اینکه وی را بیدار می‌کنند، به داخل دعوت می‌شود. اول چیزی که درخواست می‌کند، سیگار است! برایش چند نخ سیگار می‌آورد و او می‌گوید: این دیگر چیست؟ ظاهر طالب تعداد بیشتر سیگار بوده که در اختیارش را می‌دهند. بعد از چند ساعت، دکتر مرحوم شریعتی وارد می‌شود. مرحوم دکتر، سراغ همسرش زنده‌نام دکتر پوران شریعت‌رضوی را می‌گیرد. دخترش بلافاصله می‌گوید: در فرودگاه، لطیف دکتر وارد می‌شود. بعد از مدت کوتاهی بر اثر فشار روحی، قلب تنیده او می‌ایستد و در حداقل زمان، در نزدیکی حرم حضرت زینب(س) به خاک سپرده می‌شود.»

■ **دکته ۴ حسینیه ارشاد، دکتر علی شریعتی در کنار شهید آیتالله مرثی مطهری**



محمدحسین صفارهرندی در زمره آن طیف از جوانان نسل انقلاب است که در جلسات سخنرانی دکتر علی شریعتی در حسینیه ارشاد تهران شرکت می‌کرد و از نزدیک با اندیشه‌ها، سبک بیان و تبلیغ او آشنا شد. او به‌رغم این تجربه، هیچگاه به نقطه شیفتگی نسبت به شریعتی نرسید؛ چه اینکه علاوه بر اطلاعات دینی شخصی در جوار پدری می‌زیست که فکر و روشنگری او مصونیت می‌آورد. بااین همه صفارهرندی، بر این باور است که انتساب گروه‌هایی چون فرقان به شریعتی، انگاره صحیحی نیست، چه

۹ روزنامه جوان | شماره ۴۳۴

اینکه بسا افراد مستمع او بودند، اما فرقاتی نشدند: «من خودم در اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰، به حسینیه ارشاد می‌رفتم. آنجا را به عنوان یک پاتوق فکری پیدا کرده بودم. پای سخنرانی‌های دکتر شریعتی هم می‌نشستم. آن موقع، در دوره دبیرستان درس می‌خواندم. یادم هست با دوچرخه از جنوب شهر، خودم را به ایستگاه اتوبوس چالچر می‌رساندم. پدر من نگران شده بود که چطور اینقدر با حرارت دنبال این قضیه می‌روم! ایشان در عین حال در این مسائل بسیار فهیم بود و از طرفی تشخیص هم داده بود که من، خیلی هم خالی‌الذهن نیستم که زود تحت تأثیر حرفی قرار بگیرم، فقط گاهی از بساب نصیحت می‌گفت؛ این چیزی که دکتر شریعتی گفته، حرف صحیحی نیست و با سند و مدرک، به من نشان می‌داد که در نگاه اعتقادی ما، چنین مطلبی موضوعیت ندارد؛ به هر حال، من الان معتقدم در اینکه بعضی از مطالب دکتر شریعتی، آمیخته به مسائلی است که بنیاد دینی ندارد، و به لحاظ فکری اوعواج مبنایی دارد، تردیدی نیست! بخشی از حرف‌های دکتر، به این دلیل محکوم است. این چیزی است که خود دکتر هم به آن رسید و لذا به آقای حکیمی آن وصتی را گفت که همه می‌دانم. بر مرحوم استاد مطهری و مهندس بازارگان، بعد از وفات دکتر شریعتی اطلاعاتی دادند و در آن گفتند: مسلماً دکتر اشتباهاتی داشت، یعنی موضوع آنقدر بین بود که حتی این بزرگان هم در آن موقعیت، مجبور به ذکرش شدند. نمی‌شد حرف‌های دکتر شریعتی را در دست قبول کرد، برخی از آنها بنیان سست اعتقادی داشت یا ضد تفکر دینی ما بود. ظاهرش اسلام‌شناسی، ولی باطنش جامعه‌شناسی از منظر تفکر روشنفکرانه غربی بود. در آن مقطع، مطالب دکتر شریعتی با این خصوصیات، در اختیار کسانی (از قبیل گروه فرقان) قرار گرفت که هنوز ساخته نشده و مسائل اولیه دینشان را هم بلد نبودند! بعضی از این مطالب برای چنین افرادی، بسیار مضر بود. نام کتاب هم اسلام‌شناسی بود و لذا چنین فردی می‌گفت: عین آن را بر می‌دارم و خودم را مسلح به تفکر اسلامی می‌کنم! اینکه بگویند: فلائی در قله اسلام‌شناسی نشسته و دیگران را به او ارجاع دهند، خیلی حرف بزرگی است. کدام اسلام‌شناس؟ تفکر اسلامی، منابع و اصولی دارد. وقتی کسی هیچ یک از این راه‌ها را طی نکرده، اگر بخواهند او را به عنوان یک مرجع اسلام‌شناسی بپذیرند، سر از فرقان در می‌آورند، ولی اگر به عنوان یک منبع مطالعاتی در نظر گرفته شود، نتایج خسارت‌باری در پی خواهد داشت. من کتاب مارکس یا فلان رمان را هم می‌خوانم. یکی از هنرهای حضرت امام این بود که کتاب‌های مختلف را می‌خواندند. خودشان می‌گفتند: زمان شوهر آهو خانم علی محمد افغانی را خوانده‌اند. الان هم واقعاً چیزی نیست که در دایره مطالعات حضرت آقا گنجد و از آن بهره لازم را نگیرند. با این همه ما نمی‌توانیم بگوییم متون دکتر شریعتی، بستر گمراهی فرقان شده. می‌توانیم بگوییم فکر مشکل‌داری، در زمین فرقی مستعدی قرار گرفته و تبدیل به چنین پدیده‌ای شده، و گر نه خیلی‌ها آن کتاب‌ها را خواندند و فرقاتی هم نشدند، بلکه برعکس مرید صددرصد امام شدند. خیلی‌ها همان حرف‌ها را خواندند و با دکتر شریعتی برخورد انتقادی کردند، برای اینکه یک بنیه قوی اعتقادی داشتند و در خانه‌هایی بزرگ شده بودند که روی مبانی اعتقادی‌شان کار شده بود.»

■ **ممنوع‌الخروج کردن همسرش، ضربه بزرگی به روح لطیف او وارد آورد**

عبدالرضا مائیان فرزند مرحوم حاج محمود مائیان از فعالان نهضت ملی و انقلاب اسلامی است. او با استناد به روایتی متعلق به این باور است که دکتر علی شریعتی پس از دریافت خبر ممنوع‌الخروج شدن همسرش از ایران، ضربه روحی سختی خورد و همین در کنار سایر عوامل، او را در غربت از پای درآورد؛ مائیان در این باره، چنین‌نگاشته است:

«اما چگونه وفات دکتر شریعتی. این کلام دست دوم است و از گوینده‌صالح آن (دکتر شفیقه‌رهید، همسر مرحوم دکتر حسن حبیبی) باز گو می‌کنم. مرحوم دکتر با گذرنامه‌ای به نام علی مزینانی، از مرز هوایی خارج شده و به فرانسه می‌رسد. در فرودگاه با تاجر جدیدی، به جست‌وجوی منزل زنده‌نام دکتر حسن حبیبی می‌پردازد. در محل شخصی‌را ملاقات می‌کند که اهل الجزایر است و کمپوزیتر آدرس مرحوم حبیبی را می‌داندست. فاصله پاریس تا محل مذکور طولانی بود. به هر صورت، به سختی به منزل دکتر حبیبی و همسرشان می‌رسد. حدود سحر بود که به محل رسید، ولی برای آنکه مزاحم نشود، پشت در ورودی آمارت‌پان، بر اثر خستگی فراوان به خواب می‌رود!صبح که خانم دکتر رهید، قصد بیرون رفتن از منزل را داشتند، پس از اینکه در را باز می‌کنند، ملاحظه می‌کنند که دکتر در راه‌پله‌ها به خواب عمیقی فرو رفته است! دکتر حبیبی را صدا می‌کنند و بلافاصله به اتفاق همسرشان، بلاسر دکتر شریعتی آمده، پس از اینکه وی را بیدار می‌کنند، به داخل دعوت می‌شود. اول چیزی که درخواست می‌کند، سیگار است! برایش چند نخ سیگار می‌آورد و او می‌گوید: این دیگر چیست؟ ظاهر طالب تعداد بیشتر سیگار بوده که در اختیارش را می‌دهند. بعد از چند ساعت، دکتر مرحوم شریعتی وارد می‌شود. مرحوم دکتر، سراغ همسرش زنده‌نام دکتر پوران شریعت‌رضوی را می‌گیرد. دخترش بلافاصله می‌گوید: در فرودگاه، لطیف دکتر وارد می‌شود. بعد از مدت کوتاهی بر اثر فشار روحی، قلب تنیده او می‌ایستد و در حداقل زمان، در نزدیکی حرم حضرت زینب(س) به خاک سپرده می‌شود.»